



Hier bei mir sind viele Tiere, doch gebt bitte gut acht:
Denkt nicht, ich hab sie selbst gefunden und hierhergebracht.
Nein, jedes fand ganz zufällig zu mir:
Die Fliege schwirrte herein, das Fenster war offengeblieben.
Die Spinne kroch den Schornstein herunter eines Morgens um sieben.
Die Katze kam hereingeschlichen an einem verregneten Tag.
Und keine Ahnung, wer den Hund in meinen Garten gebracht hat.
Den Vogel hat mir mein Bruder geschenkt, den Fisch ein Cousin – kurios!
Maus, Frosch, Igel ... ich werde sie einfach nicht los!
Mir bleibt nichts anderes übrig, als sie alle zu versorgen.

خونه‌ی من شلوغه، پر از صداها‌ی بلند و بوقه
جانورا و حیوونایی اینجان، اما خودم نگفتم اینجا بیان!
شاید صدای هم رو که شنیدند، یکی یکی با ماجراهای عجیب رسیدند
پنجره وا بوده، مگس اومده، بال‌زنان پر زده، تو اومده
یک عنکبوت اومده از صبح زود
اون از کجا اومده؟ از دودکش، از راه دود
گرچه چی؟ اون اومده از چه راهی؟ تو روز روشن یا شب سیاهی؟
یک روز بارونی به جای لونه، از ترس بارون خزیده تو خونه!
راستی سگه از کجا پیداش شده؟ اومده و توی حیاط جاش شده؟
خبر داری ماهی چطوری اومد؟ چه ماجرای داشت و با کی اومد؟
پسر داییم وقتی به یادم افتاد، از راه دور ماهی برام فرستاد